

گفت‌وگو با دکتر احمد برجعلی

آزادی و کنترل

دوقلوهای به هم چسبیده

حدیث لزر غلامی

درها سبز بود. سبز، رنگ آرامش بود. اتاق کوچک بود و من کیفم را روی تخت سفیدی گذاشتم که معمولاً چندتا از آن‌ها توی اتاق‌های تزریق درمانگاه‌ها هست. همیشه از دیدن این تخت‌ها مضطرب می‌شوم. اما این بار پشت به تخت نشستم، با اطمینان از این که مصاحبه با یک مشاور کارکشته آرامم می‌کند. همین طور هم شد.

با دکتر احمد برجعلی درباره‌ی حلقه‌های ارتباطی مشاور مدرسه و خانواده صحبت کردیم. وضعیت مشاوران امروز مدارس، نکات قابل توجه مشاوران در ارتباط با خانواده‌ها، حساسیت‌های فرهنگی، روش‌های متنوع فرزندپروری، و مباحثی درباره‌ی تربیت، کلیدواژه‌های گفت‌وگوی ما بودند.

احاطه‌ی دکتر روی مباحث روز اجتماعی و فرهنگی اعم از ادبیات و سینما، فضای گفت‌وگو را از یک بحث روان‌شناسی نظری، به بحثی کاربردی تبدیل کرد که امیدواریم از آن استفاده کنید.

● رشد مشاور مدرسه: از نقطه‌ی تلاقی کار مشاوره در مدرسه با خانواده شروع می‌کنیم. از آن جایی که در خانواده روش تربیت مکانیزه نیست و معمولاً روشی کاملاً تجربی است، مشاور در مدرسه با دانش‌آموزانی با تربیت‌های خانوادگی متفاوت طرف است و این موضوع، کار مشاور مدرسه را خیلی سخت می‌کند. فکر می‌کنید مشاور مدرسه کجا باید وارد ماجرا بشود؟ آیا باید منتظر بماند تا مشکلی پیش بیاید، یا این که باید از قبل، به این تفاوت‌ها فکر کرده و آماده‌ی ارتباط با بچه‌هایی باشد که کاملاً از نظر تربیتی با یکدیگر متفاوت هستند؟

○ دکتر برجعلی: خود آن تفاوت‌هایی که بین بچه‌ها وجود دارند، یا واریانس‌ی که بین بچه از نظر تربیتی و شیوه‌های فرزندپروری هست، فرصت خوبی فراهم می‌کنند. ما نباید فکر کنیم یا انتظار داشته باشیم که شیوه‌های فرزندپروری انسجام داشته باشند. این تفاوت، طبیعت زندگی انسان‌ها را می‌رساند. چون هر قدر واریانس بیشتر باشد، ما به آن شکل طبیعی نزدیک‌تریم و نباید انتظار داشته باشیم که قالبی فکر کنیم. برای مثال، یکی دو روش را پیشنهاد کنیم که همه به آن یکی دو روش عمل نکنند. چون واقعاً هیچ شیوه‌ای وجود ندارد که همه‌ی آدم‌ها به آن عمل کنند و نتیجه‌ی مثبت بگیرند. بلکه ویژگی‌های شخصی، فردی، خانوادگی و حتی جمعیت‌شناختی، متفاوت هستند و هرکسی باید به تناسب وضعیت خودش از این شیوه‌ها برداشت کند. مشاور می‌تواند از این تفاوت‌های فردی که در مدرسه وجود دارد، استفاده کند. او در اول ورودش به دبیرستان می‌تواند از روش غربالگری استفاده کند. یعنی در آغاز با روش



غریبالگری، افرادی را که مشکل هستند، شناسایی کند. برای مثال ممکن است ده تا پانزده نفر از بچه‌های مدرسه مشکل باشند. بعضی‌ها ممکن است از مسائل جزئی رنج ببرند و بعضی‌ها از مشکلات عمیق‌تر. آن‌ها را با غریبالگری اولیه می‌بایم و بعد در طول سال، نیم‌نگاهی بیش‌تری به آن‌ها می‌کنیم. مثلاً فرض کنید، برای مشاوره‌ی گروهی، افرادی که مشکل‌اند در اولویت اول قرار می‌گیرند. بحثی داریم به نام فهرست انتظار. وقتی می‌خواهیم خدماتی را به مجموعه‌ای ارائه بدهیم، باید یک فهرست انتظار درست کنیم. در این فهرست، بعضی افراد در اولویت قرار می‌گیرند؛ درست همان‌هایی که در غریبالگری، افراد مشکل‌داری بودند!

● پس تربیت را بیش‌تر تجربی می‌دانید تا آموزشی؟

○ نه، تلفیقی از هر دو. یک وقت روی شناخت کار می‌کنید، موقعی روی عاطفه، و زمانی هم به مراحل تربیت بعد‌های آموزشی دارد؛ یعنی انتقال مفاهیم! برای مثال می‌خواهید نگرش را تغییر بدهید یا دنیای احساسی یک آدم را عوض بکنید. در این جا باید یک کار عملی انجام دهید. فرض کنید، وقتی که در اردویی با کارهای جمعی روحیه‌ی مسؤولیت‌پذیری بچه‌ها را تقویت می‌کنید، دارید کاری عملی انجام می‌دهید. به هر دو روش اعتقاد دارم. هم آموزشی می‌بینم، هم تجربی. بستگی به هدف ما دارد. رشد احساسی فرد، فقط با کار آموزشی صرف حاصل نمی‌شود، بلکه در ارتباط مشاوره‌ای خاص در روان‌درمانی فردی می‌تواند تغییر کند. اما به نظر من، وجه غالب تربیت، تمرین و تجربه کردن، خود را به جای دیگران گذاشتن و فراهم کردن فرصت‌هاست. مقاله‌ای می‌خواندم که می‌گفت در بعضی از کشورها، هر صبح بچه‌ها موظفند دست هم‌دیگر را بگیرند و وارد مدرسه بشوند. خوب، این حرکتی دست‌جمعی و تمرین عملی با هم بودن است. صبح که بچه‌ها وارد کلاس می‌شوند، دو نفر دونه‌ی یا سه نفر سه نفر، باید دست هم‌دیگر را بگیرند. کار کوچکی است، اما تربیتی است و کار کشنگی هم هست. منتها، ما معمولاً کارهای این‌جوری را مبتذل می‌دانیم.

● معمولاً نقش خانواده در دوره‌ی دبیرستان کمرنگ و نقش گروه دوستان برای بچه‌ها خیلی پررنگ می‌شود. بچه‌های دبیرستان گاهی با خانواده‌هایشان در دو جبهه‌ی مخالف قرار می‌گیرند و دوستانشان را در کنار خود می‌پذیرند. در این حال، کمک گرفتن مشاور از خانواده بسیار سخت می‌شود. مشاور چه‌طور باید از این خانواده‌ی کمرنگ برای حل مشکل دانش‌آموز استفاده کند؟

○ خود مشاور می‌تواند نقش دوستان را ایفا بکند؛ یعنی جای‌گزین دوستان بشود. مشاور چون با والدین فاصله دارد، می‌تواند دقیقاً نقش دوستان را بپذیرد. اگر مشاور خوب و فنی عمل بکند، دقیقاً این جای‌گزینی صورت می‌گیرد و به راحتی ارتباط عاطفی عمیقی با بچه برقرار می‌کند. اما درباره‌ی این که گفتید، نقش دوستان پررنگ

می‌شود و نقش والدین کمرنگ، می‌خواهم بگویم که ممکن است در ظاهر نقش والدین کمرنگ بشود، ولی رابطه‌ی عمیق والدین با فرزند هیچ موقع کمرنگ نخواهد شد. اگر پدر و مادرها آن اراده‌ی معطوف به عاطفه را داشته باشند، رابطه‌ی عمیقی با بچه‌هایشان برقرار کنند و چالش‌های بی‌جا ایجاد نکنند، می‌توانند نقششان را حفظ کنند. تحقیقات نشان می‌دهد، والدینی که نقش محبتی خود را دارند، تا آخر عمر هم تمام‌شدنی نیستند! به خصوص آن پدر و مادرهایی که کنترل و آزادی را با هم و درهم تنیده ارائه می‌دهند! برخی از والدین صرفاً محبت می‌کنند، بعضی به کنترل فرزندان خیلی بها می‌دهند، اما بعضی‌ها وجه غالب را به هر دو می‌دهند؛ هم کنترل و هم محبت. الان بزرگ‌ترین چالشی که بچه‌های ما با والدینشان دارند، بحث کنترل و آزادی است؛ این که حدود آزادی فردی بچه‌ها چه قدر است و حدود دخالت والدین چه قدر. گاهی در این مرحله خطایی اتفاق می‌افتد و والدین اقتدار خودشان را از دست می‌دهند. اگر والدین این توازن را بین کنترل و آزادی برقرار کنند، همچنان می‌توانند به عنوان نیرویی مقتدر در خانواده باقی بمانند. یعنی نه تنها نقششان کمرنگ نمی‌شود، بلکه پررنگی خودش را نیز حفظ می‌کند.

● یعنی این روش، در خانواده‌ای کاملاً سالم اتفاق می‌افتد؟

○ بله. خانواده‌ی سالم است که کمرنگ نمی‌شود. خانواده‌ای که افراط و تفریط دارد، تحکم می‌کند، بیش از اندازه دخالت می‌کند، حریم شخصی برای فرزندش قائل نیست رخنه‌های بی‌جا و دخالت‌های نابه‌جا می‌کند، ولو با نیت خیر، تمام فضای اقتداری خودش را به دست خود از بین می‌برد. پس برای نوجوان، دوستانش مهم‌تر می‌شوند. منتها این دوستان نمی‌توانند جایگزین کامل والدین شوند! مشاوران ما دقیقاً می‌توانند روی این خلأ بایستند. یعنی آن‌جایی که والدین، ناموفق هستند، مشاور می‌تواند نقش دوستی بگیرد. نصیحت‌کننده نباشد، بلکه نقشی حمایتی و تأییدی بپذیرد. این طوری نباشد که دانش‌آموز حرفی را به مشاورش بزند و بلافاصله مدیر، معاون و معلم‌های مدرسه، با پدر و مادرش در جریان قرار بگیرند. این درست نیست! مشاور باید لایه‌بندی کند، یعنی سطحی از مشکل را منتقل سازد. فراوانی درصد مشکل را انتقال دهد، اما اصلاً نگوید مشکل کیست. چون اگر این را از دست بدهد، همه چیز را از دست داده است!

● البته این شکل از ارتباط، با بچه‌های امروز خیلی سخت است! ○ خوب ما اگر این کارآمدی را از خودمان نشان بدهیم، می‌توانیم جای‌گزین دوستان شویم. مشاور، یک دوست داناست؛ دوستی عاقل. پس چرا این نقش از او دریغ شود؟ باید یاد بگیریم که نگاهمان به مشاور اداری نباشد. برای همین است که می‌گویند مشاور باید کسی باشد که هیچ مسؤولیتی در مدرسه نداشته باشد، جز مشاوره. مشاور اصلاً گزارش کار هم نباید بدهد. چه کسی گفته است مشاور

باید گزارش کار بدهد؟ گزارش چه چیز را بدهد؟ گزارش مشکلات مردم را؟ می تواند بگوید ۷۰ درصد دانش آموزان این گونه اند. تازه آن را هم باید به اهلس بگوید. وگرنه اگر دوست داشت، گزارش بدهد و اگر دوست نداشت، گزارشی ندارد به کسی بدهد!

● حالا این دوست دارای هدف، چه طور باید ارتباطش را با خانواده تنظیم کند؟

○ خوب اگر می خواهد مسأله ای را با خانواده در میان بگذارد، باید با مشورت خود دانش آموز باشد. یعنی از طریق او باید خانواده اش را فرا بخواند، تا این ارتباط حفظ شود. می تواند بگوید، فکر می کند که اگر والدین در این مرحله در جریان قرار بگیرند، حل مشکلات تسریع می شود و از دانش آموز در این باره اجازه بگیرد. اگر بچه اجازه نداد، کمی صبر کند. عجله نکند، مگر این که وضع اورژانسی باشد! فرض کنید اگر فاجعه ای دارد اتفاق می افتد، استثناست. ولی در موارد عادی از طریق خود بچه ها باید اقدام بشود. چون مشاور، آدم فضولی نیست. مشاور ناصح امینی است که آن کنار ایستاده و اگر دعوتش کردند، جلو می آید. اگر هم دعوتش نکردند، کاری ندارد! البته مشاور نوعی پیشگیری اولیه هم دارد که کاری آموزشی است. این کار، ناظر به مشکل نیست و می تواند بنا به تشخیص انجام گیرد. اگر هم بلد نیست، می تواند با مدیریت خودش متخصص دعوت کند.

این روزها خود انضباطی یا مسؤلیت پذیری بچه ها پائین آمده است. خوب است چند جلسه روی همین مسأله و به قصد پیشگیری با والدین بحث کند- یعنی داریم پیشگیری می کنیم- یا کاری کند که فاجعه ای افت تحصیلی برای دانش آموز اتفاق نیفتد. یا مثلاً مدیریت زمان را به او یاد بدهد. این کار مشاور است. رصد و جمع بندی می کند و حاصل را به کادر مدرسه انتقال می دهد. حالا آن ها می توانند، فردی از بیرون دعوت کنند. متنها مشاور خود باید مدیریت کند و پیشگیری اولیه را انجام بدهد.

● به نظر شما تا چه اندازه شناخت فرهنگ های گوناگون خانواده ها، محله ها یا شهرهای مختلف برای کار یک مشاور مهم است؟

○ خیلی ضروری است. به نظر من باید این آب روان را در بسترهای متفاوت جاری کنیم تا رنگ و بوی خاص خودش را بگیرد. یعنی اگر در محله ای کار می کنیم که برای مثال سطح سواد در آن جا پائین است، نمی توانیم کار مشاوره ای خود را به شکلی که قبلاً گفتیم، به انجام برسانیم. آن جا شاید مددکاری بیش تر جواب بدهد. چون اگر سطح سواد پائین باشد، فرهنگ مراجعه کردن به مشاور وجود ندارد. در این موارد، بهتر است شما از رابطه ی چهره به چهره با والدین استفاده کنید. مثلاً هر هفته ده نفر از والدین را دعوت و از نزدیک آن ها را توجیه کنید و آموزش مستقیم بدهید. همچنین در جایی که فکر می کنند کمک نوعی محبت کردن است، شما باید از بدیهیات و

اولیات شروع بکنید و به تناسب موقعیت اقتصادی و اجتماعی عمل کنید. یعنی آنچه را که در کتاب خواندید، تجزیه و تحلیل و درون سازی کنید و با مطالعه ی جامعه شناختی از آن منطقه، حساسیت های فرهنگی شان را بشناسید. فرض کنید اقلیت های خاصی آن جا زندگی می کنند که حساسیت فرهنگی دارند. برای مثال حساسند که یک مشاور مرد با دختر نوجوانشان مشاوره نکند. خوب اگر شما این حساسیت فرهنگی را نداشته باشید، شکست می خورید!

● تا به حال بیش تر درباره ی مشکلات خانواده ها حرف زدیم. مشاور چه طور می تواند از ظرفیت های خانواده استفاده کند؟

○ نباید فقط به نداشته های مراجعه کننده فکر کرد. باید به داشته هایش هم اندیشید. ما در تشخیص، خیلی به مشکل نگاه نمی کنیم، بلکه به داشته ها نظر داریم، چون می خواهیم درمان هم بکنیم. اول این که حتماً نباید خانواده مشکلی داشته باشد. تنها می خواهد از نقطه ی الف به ب برود؛ یعنی می خواهد ارتقا پیدا کند. یا می خواهد مسؤلیت پذیری اش بیش تر شود یا مدیریت زمان در خانواده هایمان تقویت شود. پس اگر به آن ارتقا فکر می کنیم، به داشته ها هم باید فکر کنیم. یعنی اول سال که می رویم مدرسه و در غربالگری، نداشته ها را می بینیم، به منابعی هم که وجود دارد، توجه می کنیم. بعضی موقع ها آن منابع خیلی در درمان به ما کمک می کنند. می بیند خانواده ها امکانات فیزیکی، علمی و یا ظرفیت فکری دارند. متأسفانه برخی در آموزش و پرورش وقتی به ظرفیت خانواده فکر می کنند، ظرفیت مالی را در نظر می گیرند. اما باید ظرفیت های علمی، عاطفی و مهارتی خانواده ها را هم مدنظر داشت. برای مثال، خانم دبیری که بچه اش در مدرسه ای درس می خواند، می تواند با دانش آموز ضعیفی در آن مدرسه، هفته ای نیم ساعت ریاضی کار کند. این ها ظرفیت است. یا مثلاً اگر کسی باغ داشته باشد، می تواند بچه ها را به اردو ببرد. این جور فکر می کنیم! در صورتی که طیف وسیعی هستند که باغ ندارند، پول هم ندارند. اما کتاب زیاد خوانده اند و می توانند بچه های ما را کتابخوان کنند! شما چه طور کتابخوان شدید؟ این را به بچه های ما یاد بدهید. حتی آن جلساتی را که گفتیم، بهتر است والدین اداره بکنند. برای مثال، فردی بچه ی موفق دانشگاهی دارد. او می تواند در جلسات برای بقیه ی پدر و مادرها درباره ی تجربه اش صحبت کند. همه ی این ها تربیت است. نقطه ی ضعف همه ی ما این است: خانواده ها را کانون های مشکل داری می بینیم و بعد می رویم به آن ها تعلیم بدهیم! اما ما در گروه تدریس نمی کنیم، از ظرفیت های خود گروه استفاده می کنیم. والدین ما حرف زیاد شنیده اند و کم تر حرفشان را شنیده ایم. مشاوران اگر سیاستشان این گونه باشد که یک مقداری هم حرف خانواده ها را بیش تر بشنوند، موفق ترند. فضای مشاوره ای هم قشنگ تر و عاطفی تر می شود، انسجام خانوادگی بیش تر

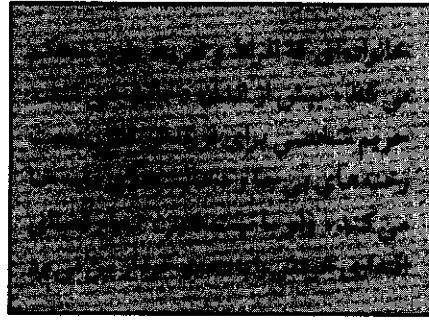
می شود، انسجام مدرسه افزایش می یابد و همه، فرصت ابراز نظر پیدا می کنند؛ حتی خیلی از خانواده ها که فضای اظهار نظر ندارند، در چنین جلسه ای که مشاور آن را ترتیب می دهد، فضای اظهار نظر پیدا می کنند. باید کاری کنیم که خانواده ها صحبت کنند و کادر مدرسه و

مشاوران هم گوش بدهند. اصلاً فرهنگ را در خود مدرسه هم جا بیندازیم، چون نفعی که در شنیدن هست، در گفتن نیست.

● فرایند تربیت تا کجا ادامه دارد؟

○ تربیت، قبل از ازدواج شروع می شود و تا دم مرگ هم ادامه دارد. تربیت امر مستمر است. اما آن شیوه های فرزندپروری که درباره اش گفتیم، روی دو متغیر حرکت می کنند. یاروی متغیر کنترل و یاروی متغیر آزادی عمل و فرصت دادن و محبت! کنترل و محبت، کار تربیت را ساختارمند می کنند. اگر روش ما محبتی شود یک پیامدی دارد و اگر کنترلی باشد یک پیامدی دیگر. اگر تلفیقی از این دو تا باشد هم پیامدهایی دیگر دارد و نقطه ی آغازش تعاملی است که بین والدین و فرزندان اتفاق می افتد. البته این تربیت فقط رفتاری نیست، بلکه ارتباط چهره به چهره هم هست. بغل کردن بچه تربیت است، بوسیدن، نوازش کردن و لمس کردنش هم تربیت به حساب می آید. به تمام تعامل های کلامی و غیرکلامی که والدین با فرزند دارند، تربیت می گوئیم. تربیت امری بیرونی نیست، یعنی دو دوتا چهارتایی نیست که بگوئیم چیز قابل لمسی است، بلکه یک امر کیفی درونی است. یعنی یک بخشی شهودی دارد و یک بخش شناختی. تماس بدنی که الان خیلی به آن تکیه می کنند، بسیار مهم است. باعث می شود رابطه عمیق شود و کم تر خجالت بکشیم.

ما در خانواده هایمان دوستی را کم تر نشان می دهیم. در صورتی که مدام تعارض ها و درگیری ها را به رخ می کشیم. خب، اگر بچه مثلاً از تلویزیون فقط تعارض ها را ببیند، فکر می کند که خانواده ی ایرانی یعنی خانواده ای که در آن تنها درگیری و تعارض وجود دارد. در صورتی که خیلی از خانواده های ما وحدت و هماهنگی و انسجام دارند. البته در سنین پایین تر وجه غالبش فرق می کند. برای مثال، در کودکی و دوره ی پیش دبستانی، وجه محبتی باید حاکم باشد. وقتی به نوجوانی و دوره ی دبیرستان می رسد، وجه کنترلی اش باید قوی تر بشود. یعنی بیش تر انتظار داشتن، موظف بودن، مسؤلیت پذیری را دامن زدن، و برعکس نباشد. ما الان می بینیم تربیتمان اشکال دارد. وقتی بچه ها وارد دبیرستان می شوند یا به دانشگاه می روند، والدین تربیت را رها می کنند و فکر می کنند دیگر تمام شد. یعنی کم ترین دخالت را دارند. اما تربیت از این مرحله تازه شروع می شود. من معتقدم کنترل مان باید مقداری بیش تر باشد،



یعنی وظیفه مندتر بچه ها را تربیت کنیم. چون بیش ترین استعدادها در این مرحله شکوفا می شوند و بیش ترین ضربه را هم فرزند ما همین جا می خورد. این کنترل، با محبت درهم تنیده است. کنترل هدفمندی است؛ کنترل توأم با مهربانی. یعنی بازخواست در آن هست و مقداری

مسؤلیت خواستن هم در آن وجود دارد.

فیلمی می دیدم از ژاپنی ها. بچه هایشان که وارد دبیرستان می شدند، ورزش های بدنی شان سنگین تر می شد. بچه ها را روزی یک ساعت دور زمین می داویدند. بچه های ما الان وقتی می خواهند ورزش کنند، لق و وارفته هستند. در دانشگاه هم که اصلاً ورزش نمی کنند. به دوستان می گویند تو به جای من حاضرین و می روند. قدیمی ها می گفتند بچه عزیز است و تربیتش از خودش عزیزتر.

● برگردیم به مدرسه و برویم پیش مشاوران. این روزها دیگر تنها اطلاعات نظری مشاوران برای ارتباط با بچه ها و خانواده ها کافی نیست. به نظر می آید، آن ها باید به جز اطلاعات علمی خودشان، اطلاعاتی هم درباره ی موسیقی، فیلم های روز و کتاب ها داشته باشند تا بتوانند تأثیرگذار شوند!

○ بله. مشاور باید ادبیات بداند. اصلاً آخرین قصه ها و رمان ها را باید خوانده باشد و آخرین فیلم ها را هم باید ببیند. من الان یک گروه درمانی دارم که با آن ها، فیلم «کراش» را که امسال جایزه ی اسکار برد، گذاشته ایم و با هم می بینیم و نقد می کنیم. شما اگر ادبیات بشناسید، ذهنتان جزئی نگر می شود. مشاور هم با جزئیات زندگی کار دارد. و کسی که ادبیات نداند جزئیات را نمی شناسد و حرف های کلی می زند. اگر مشاور ما با ادبیات آشنا باشد و فیلم نگاه کند، آن وقت فضای فرهنگی جامعه اش را حس می کند. به نظر من حداقل باید قصه هایی را که داخل کشور خودش منتشر می شوند، مطالعه کند. برای مثال، شما کتاب «مثل ماه شب چهارده» آقای مرادی کرمانی را مطالعه بفرمایید. او در این کتاب چه خوب یک عیب اجتماعی را بررسی می کند. می گوید ما فقط خودمان را قبول داریم و خودمان را مثل ماه شب چهارده می بینیم. مشاور می تواند از زبان قصه و تمثیل بهره بگیرد و درمانگری کند. حساسیت فرهنگی که می گویند، همین است. یعنی معلم ما باید بداند که چند کتاب در هفته ی گذشته منتشر شده است. حداقل نشریه ی «کتاب هفته» را ورق بزند و بداند چه خیر است. ماهی یک بار برود جلوی دانشگاه تهران قدمی بزند و کتاب ها را حتی اگر نخرد، نگاه کند و ورق بزند. شاید بتواند از «کتاب درمانی» استفاده کند و ابزار کارش را گسترش بدهد. این ابزار، مشاور را قدرتمند می کند که رابطه اش چه با دانش آموزان و چه با خانواده ها قوی تر و پربارتر شود.